**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010928**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض کردیم که مرحوم شیخ انصاری در بحث اینکه استصحاب اختصاص دارد به شک در رافع یا در موارد شک در مقتضی را هم شامل می‌شود قائل به این معنا شدند که، به تناسب این بحث را مطرح می‌کنند که لا ینقض الیقین بالشک به چه معناست و تقریباً اوّلین کسی هستند که اشارۀ به این که در احکام یقین موضوعی استصحاب جاری نمی‌شود ایشان دارند. عبارتش را یک بار دیگر می‌خوانم، می‌خواهم روی یک نکته‌ای تکیه کنم، ایشان می‌گوید:

«ثم‏ لا يتوهم‏ الاحتياج‏ حينئذ إلى تصرف في اليقين بإرادة المتيقن منه لأن التصرف لازم على كل حال فإن النقض الاختياري القابل لورود النهي عليه لا يتعلق بنفس اليقين على كل تقدير بل المراد نقض ما كان على يقين منه و هو الطهارة السابقة أو أحكام اليقين.

و المراد بأحكام اليقين ليس أحكام نفس وصف اليقين إذ لو فرضنا حكما شرعيا محمولا على نفس صفة اليقين ارتفع بالشك قطعا كمن نذر فعلا في مدة اليقين بحياة زيد.

بل المراد أحكام المتيقن المثبتة له من جهة اليقين». تا آخر عبارتی که ایشان دارد.

این عبارت را من یک مقداری در حواشی که از رسائل دستم بود جستجو کردم تقریباً فقط مرحوم سید را دیدم که در مورد این عبارتی که آیا احکام، آن نکته‌ای که مورد بحث ما هست بحث کرده باشند. همان تقریباً اشکالی را که ما مطرح می‌کردیم آن اشکال را ایشان هم مطرح می‌فرمایند. ایشان می‌گوید که:

«بل‏ المراد نقض‏ ما كان‏ على يقين منه و هو الطهارة السابقة أو أحكام اليقين.»

آنجا یک سری بحث‌هایی دارند، آن بحث‌هایش را بگذریم.

«و المراد بأحكام اليقين ليس أحكام نفس وصف اليقين»

ایشان دارد: «فيه‏ تأمّل‏، إذ يمكن‏ للشارع‏ تنزيل غير اليقين منزلة وصف اليقين و الحكم بترتّب آثاره عليه كما هو كذلك في سائر التنزيلات الشرعية، و أيّ فرق بين تنزيل الشارع التيمم منزلة الوضوء و الطواف منزلة الصلاة و بين تنزيل الشك المسبوق باليقين منزلة اليقين، و حينئذ نقول لا مانع من إرادة آثار نفس اليقين و المتيقن معا، و كذا على ما اخترنا في معنى الأخبار من أنّ المراد النهي عن نقض نفس اليقين يمكن أن يكون ذلك بملاحظة آثار نفس اليقين و المتيقن كليهما، فمعنى لا تنقض اليقين افرض اليقين الزائل باقيا و اعمل كما كنت تعمل لو كنت متيقنا بالنسبة إلى جميع أحكام حال يقينك.»

یک ان قلت و قلت‌هایی مرحوم سید دارد که آن را هم می‌خوانم.

یک نکته‌ای اینجا هست که مراد از این یقین موضوعی که در این بحث ما مطرح می‌کنیم یقین موضوعی وصفی است، یعنی موضوع طریقی و وصفی هر دو را شامل می‌شود یا یکی از این دو قسم هست. مرحوم آقای صدر که این بحث را عنوان مستقل دادند و مطرح می‌فرمایند این را مطرح نکردند، در بعضی از بحث‌هایی که حالا توضیح می‌دهم این دخالت در این که مراد ما یقین موضوعی ما وصفی باشد یا یقین موضوعی ما طریقی باشد. البته این تفصیل بین یقین وصفی و یقین طریقی که هر دویش هم موضوعی هستند این تفصیل در کلام مرحوم شیخ نیامده. این تفصیل در کلام مرحوم، ظاهراً در کلام مرحوم شیخ نیامده، آمده؟

شاگرد: آمده، در بحث قطع

استاد: آمده. حالا اگر آمده باشد درست خیلی منقح نشده. آن که بیشتر آمده در کلام مرحوم آخوند در کفایه هست و بعد از آن در کلام بعدی‌ها. این که حالا تفصیل بین یقین. اینجا البته تعبیر می‌کند احکام نفس وصف الیقین. آیا اینجا مراد ایشان از احکام نفس وصف الیقین این هست که یقین موضوعی صفتی را مرادشان هست؟ یا مطلق یقین موضوعی؟ این یک ابهامی هست که در این عبارت وجود دارد. و ممکن ما قائل بشویم احکام نفس وصف الیقین را نمی‌گیرد. ولی احکام یقین موضوعی که علی جهة الطریقیة در موضوع اخذ شده آن را شامل می‌شود. شیخ اینجا لحن ظاهراً مراد احکام نفس وصف الیقین مراد مطلق یقین موضوعی است. چون به اصطلاح کأنّه شق ثالث ندارد، یا باید احکام متیقن باشد، یا احکام نفس وصف الیقین باشد. احکام متیقن اگر باشد یعنی یقین ما طریقی است. اما مطلق یقین موضوعی را داخل در این قسم کأنّ قرار داده. حالا اینجا یک بحثی هست که اشارۀ اجمالی به آن بکنم در بحث آینده دخالت دارد. مرحوم نایینی و مرحوم صاحب کفایه اینها، اینها یقین، فرق بین یقین موضوعی وصفی و موضوعی طریقی را اینجور معنا می‌کنند، می‌گویند یقین گاهی اوقات از آن حیث که یک صفت نفسی هست در موضوع اخذ می‌شود، گاهی اوقات از آن حیث که کاشف از متعلق و مثبت متعلق هست در موضوع اخذ می‌شود. اوّلی یقین موضوعی وصفی است دومی یقین موضوعی طریقی است.

مرحوم حاج شیخ در درر اینجا به این تفسیر اشکال می‌کنند. ایشان می‌فرمایند که. حالا یک مقداری شاید عین تعبیرات مرحوم حاج شیخ نباشد، جوهرۀ مطلب همین مطلبی هست که من عرض می‌کنم. ایشان می‌فرمایند این که شما می‌گویید که از آن جهت که صفت نفسانی هست اگر اخذ شده باشد می‌شود یقین موضوعی، صحبت سر این هست از یک جهت که یک صفت خاصۀ نفسانیه است، اگر مرادتان این هست خب شما این صفت خاصه بودن را توضیح بدهید. چه خصوصیتی هست که این یقین را از سایر صفات نفسانیه جدا می‌کند؟ این چی است؟ اگر مرادتان این هست که از این حیث که صفت نفسانیه است قید خاصه را به کار نمی‌برد، معنایش این هست که هر چیزی که صفت نفسانیه باشد جایگزین این یقین باید بشود دیگر. چون معنایش این است که یقین از باب مثال هست برای مطلق صفت نفسانیه. نفسانیۀ حب، بغض، همۀ، حسد، همۀ اینها باید جانشین این یقین بشود. پس این که مرادتان نیست. مرادتان صفت خاصه است. صفت خاصه‌ای که یقین دارد که آن را، حالا صفات نفسانیه هم دو گونه صفت‌های نفسانیه داریم. یک گونه صفت‌های جنبۀ کاشفیت دارد و مثبتیت دارد، یک نوع طریق به واقع هست به یک نحوی از انحاء. قطع، ظن، حتی احتمال، احتمال هم یک نحو طریقیت به واقع دارد. اینها اگر شما می‌گویید قطع از آن حیث که یک نحو کاشفیت دارد، یعنی یک نحو ارتباطی با واقع، این که مرادتان نیست. ارتباطی با واقع دارد، این را مرادتان باشد. یک جور ارتباط با واقع هست که آن ارتباط در احتمال هم هست، در وهم هم هست. یک موقعی نه، ارتباط از این بالاتر می‌روید، می‌گویید صفتی هست که واقع را به نحوی از انحاء اثبات می‌کند، ولو اثبات ظنیه، از این جهت می‌گویید. اگر این باشد این همین قطع طریقی است دیگر. قطع طریقی هم به خاطر همین هم هست در قطع طریقی ما می‌گوییم ظن جایگزینش می‌شود. که از این جهت که کاشف از واقع هست، فرقی با قطع طریقی که در موضوع اخذ می‌کنیم نیست. پس فارغ قطع طریقی موضوعی با قطع طریقی وصفی چی است؟ ایشان می‌گوید اینجوری باید توضیح داد، یک موقعی قطع از آن جهت که مثبت تامه کاشف تامه در موضوع دلیل اخذ می‌شود آن قصد وصفی است. یعنی آن وصف خاصۀ قطع. وصف خاصۀ قطع کاشف تام بودن و مثبت تام بودن است. یکی از آن جهت که کاشف هست، نه کاشف تامه است. از آن جهت اگر در موضوع اخذ بشود امارات، تمام امارات هم جایگزین آن می‌شوند. بنابراین، این که مرحوم نایینی مراحلی برای قطع درست می‌کند، ایشان می‌گوید قطع یکی این که یک صفت خاصه‌ای هست، یک صفت خاصۀ نفسانیه است. ثانیا کاشف است، ثالثاً معذر و منجز است. بنابراین اگر قطع از جهت اوّل اخذ شده باشد هیچ یک از اصول امارات اصول عملیه جایگزینش نمی‌شوند. اگر از جهت دوم باشد، یا از جهت کاشفیت امارات جایگزین می‌شوند، اصول عملیه جایگزین نمی‌شوند. اگر از جهت سوم باشد امارات اصول مغرضه و اصول عملیه به‌طور کلی جایگزین می‌شوند. این مشکلش این است که آن صفت خاصه‌ای که شما در قبال طریقیت و معذریت و منجزیت قرار دادید آن چی است؟ خاص بودن صفت قطع غیر از جنبۀ معذریت و منجزیت یا جنبۀ کاشفیت است. این به عنوان یک قسم در مقابل آنها قرار دادن معنا ندارد. روی همین جهت مرحوم آقای حائری در درر قطع موضوعی وصفی را اینجور تعریف می‌کنند، قطع موضوع وصفی قطعی هست که از آن جهت که کاشف تامه است و طریق تامه است در موضوع اخذ می‌شود. خب طبیعتاً اماره که طریق تام نیست. اماره حجت هم بشود طریق تام که نمی‌شود. حالا بفرمایید من تعبیر دیگر بکنم از آن جهت که طریق ذاتی است، این هم تعبیر بکنید عیب ندارد به هر حال اماره که طریق ذاتی نیست. اماره طریقیتش جعلی است. اگر از آن حیث اخذ شده باشد در موضوع دلیل آن امارۀ جایگزینش هم می‌شود. ولی اگر از حیث طریقیت باشد اماره جایگزین می‌شود. حالا این بحث‌هایی هست که آقایان دارند. در بحث‌های آینده باید ببینیم که این بحث ما در مورد این که استصحاب جایگزین قطع موضوعی بشود مراد از قطع موضوعی، قطع موضوعی وصفی است یا موضوعی طریقی است؟ حالا موضوعی وصفی و موضوعی طریقی هم به تفصیل مرحوم نایینی که ظاهراً مرحوم آخوند هم همان را مرادشان هست یا به تفصیل مرحوم حاج شیخ که به نظرم برگرفته از کلام مرحوم فشارکی است، آسید محمد فشارکی هست که یک جوری تفسیر می‌کند. این صورت مسئله که در مسائل آینده به آن باید توجه بشود.

شاگرد: شما کدام را فرمودید؟

استاد: تفسیر آقای حاج شیخ درست است یعنی من حالا که مراد مرحوم شیخ را نمی‌خواهم بگویم کدام است. این اگر مراد، یعنی اشکال مرحوم حاج شیخ درست است.

شاگرد: می‌شود گفت منظور عرف از وصفی آن است که مکشوفش اهمیت ندارد و

استاد: اهمیت ندارد یعنی چی؟

شاگرد: یعنی که کار نداریم مکشوفش اصلاً

استاد: یعنی چی؟ یعنی چی مکشوفش دخالت ندارد؟

شاگرد: یعنی همین که من آن اطمینانی که در حالت قطع، آن سکون نفسی که پیدا می‌شود ولو

استاد: سکون نفس به خاطر کاشفیت از واقع است. اصلا این نمی‌شود، اصلاً سکون نفسش همین است. چرا سکون نفسش دارد؟ چون واقع بر آن کشف می‌شود. این سکون نفس چرا احتمال شک، ظن، سکون

شاگرد: واقعش دخالت داشته باشد

استاد: نه این سکون نفس آن سکون نفسی که شما. این یک سکون‌های نفس دیگری کسی که خوشحال است سکون نفس دارد، آن سکون نفس نیست. این سکون نفس خاص است، این سکون نفس به اعتبار کاشفیت تامه است.

شاگرد: شارع هم برایش آن کاشفیت

استاد: نه، نمی‌شود شما. اگر مراد نفس سکون نفس باشد آن سکون نفس همۀ اوصاف نفسانی که سکون نفس باشد باید بگیرد.

شاگرد: نه سکون نفسی که به خاطر کشف از واقع

استاد: به خاطر کشف، نمی‌شود. اگر به خاطر کشف از واقع، یعنی کشف شما دخالت دارد. این معقول نیست. این که به نظرم اشکال مرحوم حاج شیخ درست است، حالا مرحوم شیخ هم مرادشان چی بوده، آیا مرادشان همین کلام مرحوم حاج شیخ هست یا مرادشان کلام مرحوم حاج شیخ نیست، یعنی اگر بخواهد تفسیر صحیحی داشته باشد تفسیر مرحوم حاج شیخ است. ممکن است مراد مرحوم چیز همان، حالا این بحثش در جای خودش. خدمت شما عرض کنم حالا این را، مرحوم سید، محصَّل فرمایشی که مرحوم سید اینجا مطرح می‌کند، عبارتی دارد من بعداً عبارت‌های مرحوم سید را می‌خوانم. مرحوم سید نهایتاً فرمایششان جمع‌بندی فرمایش ایشان این هست که ما مانعی ندارد که یقین به معنای اعم از یقین موضوعی و یقین طریقی باشد، اشکال چیز ندارد ولی ظاهر یقین این هست که یقین طریقی است، نه موضوعی. این یک تقریبی هست، حالا این تقریب را ما بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. ایشان اشکال می‌کند به مرحوم شیخ که فیه تأملٌ، ممکن است کلام مرحوم شیخ اصلاً همین تقریب باشد که کأنّه ظاهر دلیلی که اینجا یقین را اخذ کرده آثار یقین مراد یقین موضوعی است نه یقین طریقی، مثلاً این باشد. حالا صرفنظر از این که کلام مرحوم، ولی احتمال قوی‌تر این هست که مرحوم شیخ به بعضی از نکاتی که در کلمات مرحوم آقای صدر در پاسخ به تقریب مرحوم آقاضیاء مطرح کرده ناظر باشد. این است که ما اینجا بحث را می‌بریم روی کلام مرحوم آقای صدر در تقریب کلام مرحوم آقا ضیا و پاسخ به آن. یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم آقای صدر اینجا برای شمول قطع، برای این که آیا یقین در ادلۀ استصحاب یقین موضوعی را هم شامل می‌شود، تقریب‌هایی که می‌کند، یک تقریب از مرحوم آقای خویی نقل می‌کند و مناقشه می‌کند، من آن بحث را حذف می‌کنم. بحث را روی تقریب دوم می‌برم که تقریبی هست که از مرحوم آقاضیاء نقل می‌کند، اینجا محور بحث را هم کلام آقای حائری قرار می‌دهم در تقریر فرمایشات آقای صدر. ایشان تقریبات را که برای اثبات این که دلیل استصحاب هم قطع طریقی و موضوعی هر دو را شامل می‌شود بیان می‌کند.

ایشان می‌گوید: «الوجه‏ الثاني‏: ما ذكره‏ المحقّق‏ العراقي‏ (رحمه الله)،»

این وجه ثانی ایشان تا حدودی ناظر به وجه اوّل است، بعضی تکه‌هایش را اگر بخواهید خوب متوجه بشوید باید وجه اوّل و بحث‌هایی که آقای صدر در مورد وجه اوّل که کلام آقای خویی هست به آنها هم توجه داشته باشید من چون نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم و اینها، عبارت را می‌خوانم خیلی مهم نیست بعضی تکه‌هایش توضیحش.

«الوجه‏ الثاني‏: ما ذكره‏ المحقّق‏ العراقي‏ (رحمه الله)، فهو قد سلّم منذ البدء كون مفاد الدليل هو النهي،»

لا ینقض الیقین بالشک را نهی می‌داند نه نفی.

«و سلّم- أيضاً- كون المقصود بالنقض النقض العملي لا الحقيقي، فلا يرد عليه شي‏ء من الإشكالات السابقة، و بنى على أنّ المقصود بالنهي هو المعنى الأوّلي للنهي، أي: التحريم، لا على كونه كناية عن شي‏ء آخر، و ذكر (قدس سره) أنّ الحديث قد دلّ على حرمة النقض العملي لليقين، أي: أنّه دلّ على وجوب الجري العملي بنحو كأنّه متيقّن، أي: أنّه يعمل» یعنی مکلف «أنّه يعمل ما كان يعمله، لو كان متيقّناً، و من المعلوم أنّه لو كان متيقّناً لكان يعمل على طبق التنجيز و التعذير، و كان يعمل- أيضاً- بآثار جُعل هذا اليقين موضوعاً لها، فكذلك الآن، و هذا يعني قيام الاستصحاب مقام العلم الطريقي و الموضوعي معاً.

و بكلمة اخرى: أنّ النقض العملي لليقين يكون على نحوين: أحدهما: عدم العمل بأثره المترتّب عليه بما هو يقين طريقي. و الثاني: عدم العمل بأثره المترتّب عليه بما هو يقين موضوعي، و مقتضى إطلاق الحديث شموله لكلا القسمين.»

آقای صدر اینجا بحث را که شروع می‌کند می‌گوید که چند تا اشکال مطرح می‌کند. اوّلاً، ثانیاً، در اینجا دو تا اشکال هست ولی در تقریرات آقای هاشمی سه تا اشکال هست. البته آن ۳ تا اشکالی که آنجا مطرح می‌کند در واقع در همین دو تا اشکالی که اینجا مطرح کرده گنجانده شده. یک مقدار شیوۀ بحثی که در کلام آقای حائری هست متفاوت هست با کلام آقای هاشمی که ما محور را کلام آقای حائری قرار می‌دهیم. ما نوعاً در مواردی که چیز هست محور را کلام آقای حائری قرار می‌دهیم مگر نکتۀ خاصی داشته باشد که محور را کلام آقای هاشمی قرار بدهیم.

ایشان می‌فرماید اوّلا ما در بحث لا ینقض الیقین بالشک یک بحثی داشتیم که نقض به چه معناست. خود آقای صدر اختیار کرده بودند که نقض در مقابل ابرام هست یعنی چیز پیچیده را باز کردن. نقض به معنای بریدن نیست، نقض به معنای باز کردن یک گره است، باز کردن طناب است. طنابی که در هم پیچیده است را انسان باز می‌کند. و ایشان اختیار کرده بودند که به اعتبار این که یقین به متیقن پیچیده هست، این نقض اطلاق شده. یعنی چون یقین ابرامی دارد به متیقن، نقض از بین بردن این ابرام است، ابرامی که یقین به وسیلۀ متیقن و به وسیلۀ ارتباط و این چیزی که متیقن دارد. یک احتمالی که معمولاً می‌گویند، می‌گویند یقین به معنای رفع است. بنابر در هر دو احتمال مشی می‌کند. البته ما در جای خودش مطلب آقای صدر را نپذیرفتیم. گفتیم یقین به معنای در این شکلی که ایشان می‌گویند نیست، خود روایات هم نقض الیقین بالشک دارد هم نقض الشک بالیقین. نقض را به شک هم نسبت داده، شک دیگر این نحو، ابرامی که ایشان ابرام شک به متیقن، به مشکوک که معنا ندارد. آن را به جای خودش بحثش را کردیم. ایشان می‌فرماید که اگر ما قائل به این بشویم که نقض در مقابل ابرامی هست که یقین به وسیلۀ متیقن دارد واضح هست که نقض عملی یقین، ایشان که:

فعلى الأوّل: يكون من الواضح عدم شمول النقض العملي لليقين لرفع اليد عن الحكم الشرعي الذي يكون اليقين موضوعاً له؛ لأنّ الإبرام العملي لليقين بمتيقّنه إنّما يكون باعتبار اقتضائه للعمل بمتيقّنه، لا باعتبار ما له من أثر شرعي جعل ذلك اليقين موضوعاً له، كما هو واضح.»

ایشان اینجوری مطرح کردند.

به نظر می‌رسد که این بیان ایشان حالا صرفنظر از بحث‌های، بعد ایشان می‌گوید حتی اگر یقین را به معنای رفع هم بگیرید باز هم ما می‌گوییم مربوط به یقین موضوعی نیست، یقین طریقی است، حالا آن را فردا صحبت می‌کنم.

در مورد این قسمت اوّل به نظر می‌رسد اینجا اگر این بیان درست هم باشد، یعنی مبناهایش درست باشد تنها در یقین موضوعی وصفی به اصطلاح مرحوم نایینی این مطلب درست است، اما اگر یقین موضوعی طریقی باشد یا یقین موضوعی وصفی به اصطلاح مرحوم حاج شیخ باشد این کلام تام نیست. توضیح ذلک این که ببینید وقتی یک شیءای یقین در موضوع اخذ می‌شود، گاهی اوقات یقین از حیث این که متعلق خودش را اثبات می‌کند در موضوع اخذ شده. این شارع می‌گوید که این یقینی که از حیث این که موضوعش را اثبات می‌کند وقتی یقین از حیث این که موضوعش را اثبات می‌کند در متعلق اخذ شده خب ابرام دارد. به اعتبار این که موضوعش را اثبات می‌کند. فرض این کسه ابرامش از این جهت هست که متیقن را اثبات می‌کند، نه از این جهت که احکام متیقن را بالفعل اثبات می‌کند، دو بحث است. ما می‌گوییم یقین می‌گوید شما همان کاری را که از این، در جایی که یقین متعلقش را اثبات می‌کرد انجام می‌دادید آن کار را بار کن. یک موقعی از این جهت که یقین متعلقش را اثبات می‌کند این حکم عقلی دارد، آن احکام متیقن است. ولی یک حکم شرعی هم بار شده بر یقین از آن حیث که متیقن را اثبات می‌کند. از آن حیث که متیقن را اثبات می‌کند خب همین ابرام است دیگر. یعنی ببینید فرض کنید من می‌گویم نذر می‌کنم تا وقتی که بچه‌ام زنده است، یقین دارم به زنده بودم بچه‌ام صدقه بدهم. از این جهت که وقتی یقین دارم بچه‌ام زنده است کاشف از زنده بودن بچه دارم. از این جهت که کاشف از زنده بودن بچه دارم. خود این یقین از آن جهت که کاشف است، یعنی از آن جهت که مبرم است، از آن جهتی که مبرم است در موضوع اخذ شده. پس می‌گوید این یقین از آن جهتی که مبرم است را نقض نکن. خب اشکال ندارد، می‌گوییم یقین موضوعی طریقی را می‌گیرد. بله موضوعی وصفی را نمی‌گیرد، چون موضوعی وصفی ابرامش به متعلق نیست، ابرامش به متیقن نیست، قبول. بنابر تفسیر مرحوم نایینی. چون یک سکون نفس هست و آن سکون نفس به متعلقش ربطی ندارد.

شاگرد: بالأخره ابرام دارد دیگر.

استاد: ابرام به متعلق ایشان می‌گوید اخذ کرده. ایشان می‌گوید ابرامی که با این، فرضش این است، می‌گویم کبری را ما قبول نداریم. مرحوم آخوند می‌گوید ابرام یقین ابرام ذاتی یقین است نه ابرام نسبت به متعلق. نه ایشان ابرامش را ابرام به متیقن می‌گیرند. ابرام به متیقن یعنی چی؟ یعنی از این حیث که یقین کاشفیت متعلق دارد، از این حیث که یقین کاشفیت متعلق دارد هم موضوع یک سری احکام عقلیه است، که آن احکام متیقن است. هم موضوع احکام شرعیه است آن احکام شرعیه‌ای که برای یقین از آن جهت که متیقن را اثبات می‌کند. مرحوم حاج شیخ یقین وصفی را هم به همین معنا گرفته بود. می‌گفتش که طریق تامه، فرق یقین وصفی و یقین موضوعی در هر دویش را طریقیت را اخذ کرده بود، می‌گفت یقین طریقی تام یا طریقی مطلق الطریق. طبق آن هم باز التفاف به متیقن، ابرام یقین به متیقن در مطلق یقین موضوعی هست، چه وصفی باشد، چه طریقی باشد. این است که این کلام مرحوم آقای صدر اگر درست باشد فقط در جایی که یقین به نحو موضوعی اخذ شده باشد آن هم به اصطلاح مرحوم نایینی. که اصلاً این را عرض کردیم ما تصویر نمی‌کنیم، به نظر ما اصلاً درست نیست. حالا نمی‌خواهم وارد چیزش بشوم، آن بحث‌ها. حالا علی المبنا بحث را دنبال می‌کنیم. بنابراین این کلام ایشان اخس از مدعاست، حتماً طبق بعضی از مبانی که اصلاً کاملاً نادرست است. حالا ادامۀ بحث فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان